



## "تساوی"

شعری از  
خسرو گلسرخی

معلم پای تخته داد می زد  
صورتش از خشم گلگون بود  
و دستانش به زیر پوششی از گرد  
بود

ولی آخر کلاسی ها  
پنهان بود  
لواشك بین خود تقسیم می کردند!  
وان یکی در گوشه ای دیگر  
جوانان را ورق می زد  
برای آنکه بی خود های و هو می کرد  
و با آن شور بی پایان  
تساوی های جبری را نشان می داد

خطی خوانا به روی تخته ای کز ظلمتی تاریک  
غمگین بود  
تساوی را چنان بنوشت:  
"یک با یک برابر است"

از میان جمع شاگردان یکی برخاست  
همیشه یک نفر باید به پا خیزد  
به آرامی سخن سر داد:  
"تساوی اشتباهی فاحش و محض است"

معلم  
مات بر جا ماند؛  
و او پرسید:  
"اگر یک فرد انسان واحد یک بود  
آیا باز  
یک با یک برابر بود؟"

سکوت مدهوشی بود و سئوالی سخت  
معلم خشمگین فریاد زد:  
"آری برابر بود".

و او با پوزخندی گفت:  
"اگر يك فرد انسان واحد يك بود،  
آن زور و زر به دامن داشت بالا بود،  
وانكه قلبی پاک و دستی فاقد زر داشت  
پائین بود...  
اگر يك فرد انسان واحد يك بود،  
آن كه صورت نقره گون  
چون قرص مه داشت، بالا بود،  
وان سیه چرده كه می نالید  
پایین بود...  
اگر يك فرد انسان واحد يك بود.  
این تساوی زیر و رو می شد...  
حال می پرسم يك اگر با يك برابر بود،  
نان و مال مفت خواران از كجا آماده می گردید؟!  
یا چه كس دیوار چین ها را بنا کرد؟!  
يك اگر با يك برابر بود،  
پس كه پشتش زیر بار فقر خم می شد؟!  
یا كه زیر ضربت شلاق له می گشت؟  
يك اگر با يك برابر بود،  
پس چه كس آزادگان را در قفس می كرد؟"...

معلم ناله آسا گفت:  
"بچه ها در جزوه های خویش بنویسید:  
"يك با يك برابر نیست!"